



پیغام عشق

قسمت هشتصد و سی و هشتم





با عرض سلام

پرهیز لازم است، ولی کافی نیست.

درست است که کار می‌کنیم روی خودمان، ولی ممکن است کار ما به این صورت باشد که فقط از تعدادی از کارها پرهیز می‌کنیم. مثلاً دیگر دروغ نمی‌گوییم، غیبت نمی‌کنیم، کمتر خشمگین می‌شویم و

ولی این کارها برای زنده شدن به خدا کافی نیست. با پرهیز، ما به‌طور موقت ابزار خراب‌کاری، دستِ من‌ذهنی نمی‌دهیم، ولی من‌ذهنی هنوز درون ما هست، هنوز همانندگی‌ها هستند. اما ما می‌خواهیم دست و پای من‌ذهنی را کامل قطع کنیم، می‌خواهیم همانندگی‌ها را بیندازیم، و این کار وقتی صورت می‌گیرد که زندگی از درون، روی ما کار کند و این کار با عملی به نام فضاگشایی و تسلیم صورت می‌گیرد. درمان و راه‌حل، فقط فضاگشایی است. با فرار کردن، نمی‌توان من‌ذهنی را کوچک کرد.

از طرفی این کار آسان نیست. ممکن است مرکز ما چیزی باشد، ولی فکر کنیم عدم است، ممکن است ذهنمان روشن باشد ولی فکر کنیم خاموش است، ممکن است در مقاومت باشیم، ولی فکر کنیم داریم فضاگشایی می‌کنیم.

بنابراین با تمام وجود بررسی کنیم که چرا ما واقعاً فضاگشایی نمی‌کنیم؟ ما می‌دانیم که «کشت اول کامل و بگزیده است». یعنی اگر فضا را باز کنیم، این فضا هم آینه است، هم ترازو است، هم تمییز دارد، هم شفادهنده دردهای ماست. بنابراین اگر درست نمی‌شود، یعنی اشکال از ماست.

قدرت فضاگشایی در درون ما هست و ما فقط باید از آن استفاده کنیم. برای استفاده از آن، نیاز به یک درک از این موضوع داریم که هشیاری جسمی و من‌ذهنی کار نمی‌کند، درکی که باعث می‌شود ترسمان بریزد و از همانندگی‌ها دست برداریم.



این درک از کجا می‌آید؟ از برنامه گنج حضور و ایات مولانا. همه چیز آماده است، همه امکانات و دانش لازم. همه این امکانات برای این است که ما از قدرت فضاگشایی استفاده کنیم و چون این کار از درون ما انجام می‌شود، بنابراین نیاز به تلاش و زحمت زیاد ما دارد. اصلاً فقط این کار مهم است.

می‌توانیم بررسی کنیم که چرا با وجود فراهم بودن شرایط، ما فضا را واقعاً باز نمی‌کنیم؟ چرا دردها خیلی کِش‌دار می‌شوند؟ چرا هنوز امید به من‌ذهنی داریم؟ چرا ترس، ما را ول نمی‌کند؟ چرا موتور فضاگشایی ما روشن نمی‌شود؟ چه عواملی نمی‌گذارند؟

برای بررسی این موضوع می‌توانیم از خودمان شروع کنیم. آیا ما خبری از درونمان و ذهنمان داریم؟ یا فقط به زبان می‌گوییم که انسان باید شاد باشد؟!

آیا اصلاً حضور ناظر داریم؟ می‌توانیم ذهنمان را حتی به مدت یک دقیقه ببینیم؟ آیا رفته‌رفته که جلو می‌رویم، حضور ناظر و حواس جمعی ما بیشتر می‌شود؟ آیا حواسمان است که درون ما هر لحظه چگونه تغییر حالت می‌دهد و علتش را شناسایی می‌کنیم؟ این‌ها همه کارهایی است که ما خودمان باید انجام دهیم.

بعد می‌توانیم بررسی کنیم که آیا برنامه‌ها را به‌طور کامل و دقیق مطالعه می‌کنیم؟ آیا مرتب یاد می‌گیریم؟ یا فقط می‌خواهیم دردهایمان کم شود؟

وقتی یک برنامه را به‌طور کامل و با دقت مطالعه می‌کنیم، باید ترسمان بریزد و ذهنمان خاموش بشود و فضای درونمان باز شود، پس چرا نمی‌شود؟ با هر برنامه که جلوتر می‌رویم، فضا باید بازتر شود، پس چرا نمی‌شود؟

آیا قرین‌ها مانع هستند؟ می‌خواهیم برنامه را ببینیم، یک‌دفعه یک نفر زنگ می‌زند و حواسمان کاملاً پرت آن موضوع می‌شود و فقط همین‌طوری به تلویزیون نگاه می‌کنیم و حواسمان جای دیگری‌ست. قرین یکی از بزرگ‌ترین موانعی است که نمی‌گذارد ما فضا را باز کنیم، چون همین که می‌خواهیم از ذهن جدا شویم، ما را می‌کشاند به ذهن و چیزی در مرکز ما قرار می‌دهند. یک رابطه پر از درد که به ضرر هر دو طرف است مهم است یا فضاگشایی؟



و در آخر می‌توانیم بررسی کنیم که آیا ما از گنج حضور و مولانا به‌عنوان یک سرگرمی استفاده می‌کنیم؟ آیا همه‌اش حواسمان به این است که چه کسی چه می‌کند و چه کسی بهتر است و چه کسی بهتر حرف می‌زند، و مدام در تصویرسازی ذهنی هستیم و بنابراین وقتمان را تلف می‌کنیم؟ می‌توانیم بررسی کنیم که ما واقعاً چه می‌خواهیم؟

با تشکر و احترام

فرشاد از خوزستان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین. برداشتی از یک بیت از غزل ۳۰۷۴، برنامه ۹۱۵ گنج حضور.

موضوع: خوش پوزی یعنی پاک دهنی.

به نام خداوند عشق

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۴

چو آهوی ختنی خون تو شود همه مشک

اگر دمی بچری تو ز ما بخوش پوزی

چرا دیگر خوش پوز نیستیم؟ در حالی که ما آهوی ختنی هستیم که می تواند بوی خوش مُشک و شادی بی سبب از ما ساطع شود. ولی ما آن را در رگهای من ذهنی به جوش آورده ایم و صرف دردهای حاصل از آن کرده و خوش پوزی خود را از دست داده ایم. و چرا خوش پوزی خود را فراموش کرده ایم؟ و برای یک لحظه هم که شده خالص خالص با مرکز عدم و فضا گشایی و خاموشی ذهن نمی توانیم در فضای یکتایی بچریم؟ و برای تأیید و توجه از دیگران هم از جهان مادی می چریم و هم می خواهیم که در فضایی یکتایی باشیم.

در حالی که قاطی کردن من ذهنی و نیرنگ و ریا به کار فضا گشایی خوش پوزی نیست و برای این کار باید ذهن خاموش خاموش باشد. چرا دیگر خوش پوز نیستیم؟ و بوی خوش پیمان عهد الست و نفخت فیه من روحی که خداوند از روح خود در ما دمیده است را فراموش کرده ایم؟ و با قضاوت و مقاومت کردن و عدم پذیرش اتفاقات نااصل کار شده ایم و بی وفایی و جفا کاری را پیشه کار خود قرار داده ایم. و چرا خوش پوزی خود را فراموش کرده ایم؟ که با دردهای انباشته شده بوی خوش زندگی دیگر به مشام نمی رسد؟ چرا دیگر خوش پوز نیستیم؟ که برای تغییر دادن دیگران و تمرکز داشتن بر روی دیگران خود را از جایگاه رفیع اشرف مخلوقات و تاج کرمنای الهی و طوق اعطیناک را از دست داده ایم که نمی توانیم از جنس فراوان اندیشی او باشیم؟ و چرا خوش پوزی خود را فراموش کرده ایم که سمن زار



رضا آشفته شده است و شادی بی سبب و آرامش درون را حس نمی‌کنیم و این قدر شاکمی و ناراضی هستیم و ناسپاس؟ چرا دیگر خوش پوز نیستیم؟ که خاصیت قبله شناسی خود را از دست و قدرت فضاگشایی خود را در دردها سرمایه‌گذاری کرده و دردهای گذشته و آینده را آبیاری می‌کنیم.

و چرا خوش پوزی خود را فراموش کرده ایم؟ که درهای فضل و بخشش الهی را به رویمان بسته ایم و این ننگ و خفت و خواری من ذهنی را قبول کرده ایم که با عقل ناقص من ذهنی مان می‌خواهیم زندگی مان را سامان ببخشیم. چرا دیگر خوش پوز نیستیم؟ که با دید غلط همانیدگی‌ها جلوی دید نظر و هوشیاری حضور خود را گرفته ایم و شیشه کبود همانیدگی‌ها را بر چشمانمان قرار داده ایم؟ و این ننگ را برای خودمان خریداری نموده ایم. و چرا خوش پوزی خود را فراموش کرده ایم؟

که بزرگترین دشمن خودمان، خودمان شده ایم و بزرگترین و بدترین ضربات را به خودمان وارد نمودیم. در حالی که هر لحظه خداوند و زندگی می‌خواهد با عنایت و جذب خود روی ما کار کند و خرد و دانایی خود را به ما هدیه دهد. چرا دیگر خوش پوز نیستیم؟ که پذیرش تغییر و متعهد بودن به مرکز عدم را از دست داده ایم و نمی‌توانیم خود را تغییر دهیم؟

چرا خوش پوزی خود را فراموش کرده ایم؟ که نمی‌توانیم مالک و صاحب اختیار اراده آزادمان باشیم و اراده خود را تحت سیطره همانیدگی‌ها قرار داده که اختیار ما را در دست گرفته است. و اتقوا و پرهیز خود را از یاد برده ایم. و چرا دیگر خوش پوز نیستیم؟ که نمی‌توانیم متوجه آیین و ترازوی خدادادی در درونمان بشویم؟ و زندگی خود را به تعادل برسانیم؟ و مفتی ضرورت بودن خود را از دست داده ایم؟

و چرا خوش پوزی خود را فراموش کرده ایم؟ و فرهنگ تقلید و پیروی از جمع و جماعت را که می‌گویند:

خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو. و فرهنگ هر چه بیشتر را سرلوحه کارهای مان قرار داده ایم و موتور خواستن‌های من ذهنی مان را روشن می‌کنیم. و شروع به قضاوت کردن و با اتفاقات لحظه ستیزه و مقاومت، که در



حالت جمعی این مقاومت‌ها و ستیزه‌گری‌های مان تبدیل به جنگ و جدال می‌شود و جلوی فضل و بخشش و خرد ایزدی را می‌گیرد و ما را مصنوع کافر می‌نماید. که حاضر نیستیم فرهنگ مخرب من ذهنی را با فرهنگ سازنده و جدید هوشیاری و فضل ایزدی جایگزین سازیم.

چرا دیگرخوش پوز نیستیم؟ که رحمت الهی همواره پُر است و بر رحمت می‌تند. و هر گونه خطا و لغزش مان را می‌بخشد و پذیرای ما. اگر قوانین زندگی را رعایت کنیم و فضاگشا باشیم. و چرا خوش پوزی خود را فراموش کرده ایم؟ در حالی که ما مرغ آسمانی هستیم که می‌توانیم خود را از روی همانیدگی‌ها پرواز دهیم ولی با نفاق کاری‌ها و منافق و دورو بودن با زندگی، خود را به سطح کاهش داده ایم. و مانند مرغ خانگی روی همانیدگی‌ها ساکن شده ایم. در حالی که ما آهوی معانی خداوند هستیم، که تمامی علوم خود را به ما یاد داده و در اختیار ما قرار داده است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۹

ای مرغ آسمانی آمد گه پریدن

وی آهوی معانی آمد گه چریدن

و در پایان: وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است

چون غفورست و رحیم این ترس چیست؟

پر انرژی و سالم بمانید.

خیلی ممنون، خدانگهدار شما.

زهرا سلامتی، از زاهدان



با سلام و عرض ادب 

چند چراغ که در هفته های اخیر به من کمک کرده اند را می خواستم با دوستان معنوی خود به اشتراک بگذارم.

۱- چراغ خنثی بودن و عدم قضاوت:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۴

حزم کن از خورد کین زهرین گیاست

حزم کردن زور و نور انبیاست

برای عدم نگه داشتن مرکز مهم است به وضعیت و اتفاق این لحظه گر باشیم، گر بودن به معنی خوب و بد نکردن، چرا که اگر خوب کنیم، وضعیت به مرکز ما می آید و یا اگر بد کنیم باز مرکز ما از عدم خارج می شود.

۲- چراغ بی مراد شدن:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

بی مرادی شد قلاووز بهشت

حُقَّتُ الْجَنَّةُ شِنُو اِیْ خَوْشِ سِرْشَتْ

حدیث نبوی

«بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده و دوزخ در شهوات»

هر لحظه انتظار بی مراد شدن نسبت به آنچه در پارک ذهنی خود داریم را داشته باشیم، با این دید آمادگی برای فضاگشایی، برای هر اتفاقی را داشته و امید گرفتن زندگی از چیزی را نداریم و تغییر برای ما آسان تر است چرا که



دیگر به الگوها و شرطی شدگی های خود نمی چسبیم و هر بی مرادی فرصتی برای فضاگشایی و گرفتن خرد از زندگیست.

۳- چراغ عذرخواهی اصیل از زندگی:

اینکه در این لحظه ابدی مستقر شویم و از رفتن به گذشته و آینده پرهیز کنیم و زندگی را این لحظه تمام و کمال زندگی کنیم و هر آن دچار قبض شدیم یادآور شویم که این بی مرادی نسبت به پارک ذهنی و شرطی شدگی ماست و فضا را باز کرده و عذرخواهی می کنیم و پیام زندگی را گرفته و به جهت تغییری که زندگی از ما می خواهد، اعمال می کنیم.

۴- چراغ وحدت و یکی بودن انسانها و دیدن شاه در لباس اتفاق و انسانها و وضعیتها:

منسوب به مولانا

دیده‌ای خواهیم که باشد شه شناس

تا شناسد شاه را در هر لباس

این که هر وضعیت و اتفاق سببی غیر از زندگی ندارد و همه در جهت خیر و رحمت برای ما در جهت تبدیل است پس با من ذهنی خود مشورت نمی کنیم و با رضایت به آنچه که اکنون هست در مقابل زندگی سر خم می کنیم و سپاسگزار این هستیم که فرصت فضاگشایی و تبدیل را داریم.

۵- چراغ تیغ زدن برای آفتاب:

مولوی، مثنوی دفتر اول، بیت ۳۷۹۰

ما رمیت اذ رمیتم در حراب

من چو تیغم، و آن زننده آفتاب



قرآن، سوره انفال، آیه ۱۷

«و هنگامی که تیر پرتاب کردی، تو پرتاب نکردی بلکه خدا پرتاب کرد.»

اینکه این لحظه ناظر باشم که عمل و حرف من از فضای گشوده شده و از ذهنی ساده است نه از واکنش من ذهنی، این لحظه حاضر و ناظر باشم بر حرف و عملی که می‌زنم و اگر حس کردم وصل نیستم عمل نکنم و حرفی نزنم که مقاومت محسوب می‌شود.

۶- چراغ عدم تقلید:

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۴

بی ز تقلیدی نظر را پیشه کن

هم برای عقل خود اندیشه کن

عدم تقلید از من‌های ذهنی و من ذهنی خودم با پرهیز، تا القائات من ذهنی خودم یا جمع روی من اثر نگذارد و به زندگی وصل بمانم.

۷- چراغ آه در چاه کردن:

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۲

نیست وقت مشورت هین راه کن

چون علی تو آه اندر چاه کن

با هر چالشی به جای تعریف کردن آن برای دیگران یا حتی فکر پشت هم کردن در ذهن فضا باز کنیم، در برگه‌ای بنویسیم و تمام حرفهای خود را با خود در فضای گشوده شده بگوییم و منتظر باشیم تا زندگی از درون به ما راه حل بدهد و از واکنش و الگوی شرطی شده و من‌ذهنی دیگران تقلید نکنیم.



۸- چراغ پرهیز از طعنه و تشنیع:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

گر چپ و راست طعنه و تشنیع بیهده‌ست

از عشق بر نگردد آن کس که دلشده‌ست

با فضاگشایی اطراف همانیدگی‌ها و یا ایرادهای خود، در واقع شناسایی همانیدگی‌های خود با فضای گشوده شده نه با ملامت و من‌ذهنی که تشنیع (ناله و ایرادگیری و طعنه) دارد، بلکه با باز کردن آغوش بر خود و پذیرش خود و شکرگزاری برای آنچه که هستیم.

۹- چراغ شکستن کشتی:

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۷۷

چون شکست آن کشتی او بی‌مراد

در کنار رحمت دریا فتاد

بی‌مرادی‌های ما سبب سوراخ شدن کشتی همانیدگی‌های ما و بدون مصرف شدن ما برای من‌ذهنی خود و دیگران می‌شود و ما با پناه آوردن به عدم و فضاگشایی شامل رحمت زندگی می‌شویم و جانی دوباره می‌گیریم.

۱۰- چراغ افزون شکر ریختن:

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷

چونکه سرکه سرگی افزون کند

پس شکر را واجب افزونی بود



هنگامی که من ذهنی خود یا دیگران عرصه را به ما تنگ می‌کنند، زمانیست که بیشتر باید روی خود کار کنیم و خود را با خدمت کردن یا تماشای برنامه و تکرار ابیات بیشتر وصل نگه داریم تا فضا را بیشتر باز کنیم و از تاثیر قرین و ایجاد مقاومت در ما مصون بمانیم.

۱۱- چراغ ده ویرانه:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۸۴

در ده ویرانه تو گنج نهان است زهو

هین ده ویران تو را نیز به بغداد مده

وقتی از نظر ذهن وضعیتها نا به سامان است و پارک ذهنی به هم ریخته است، بهترین فرصت برای گنج‌یابی و فضاگشایی بیشتر و واهمانش با پارک ذهنی و سپردن خود به زندگیست برای بنای تازه است، آن طوری که زندگی می‌خواهد و نظم زندگی ایجاد می‌کند نه آن طوری که من ذهنی ما می‌خواهد.

۱۲- چراغ خوش‌پوزی:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۴

چو آهوی ختنی خون تو شود همه مشک

اگر دمی بچری تو زما به خوش‌پوزی

پرهیز از انرژی گرفتن از همانیدگی‌ها و یا خرج کردن انرژی فضای گشوده در خودنمایی، پرهیز از قرین‌های ذهنی، پرهیز از فکر پشت هم و آمیزش با من‌ذهنی، پرهیز از انقباض و واکنش، در عوض به اشتراک گذاشتن میوه‌های فضاگشایی با دوستان معنوی و وصل بودن هر چه بیشتر به فضای عدم با تکرار ابیات و دیدن برنامه.



با عشق و احترام ❤️

نرگس از نروژ 🙏



با سلام خدمت آقای شهبازی عزیز و همه دوستان عزیز گنج حضور، تجربه‌ای داشتیم، که با شما عزیزان به اشتراک می‌گذارم.

بعد از اینکه از ترکیه به ایران برگشتیم به دلیل اینکه باید دوباره همه چیز را از صفر شروع میکردیم پدرم برای تهیه خانه و وسایل خانه بسیار به ما کمک کردند، همچنین به همسرم گفتند، که میتواند پیش او کار کند تا بتواند دوباره سرمایه‌ای به دست آورد و کار خودش را شروع کند. الان مدت یک سال و چند ماه از این زمان میگذرد و همسرم تصمیم گرفته که از آن کار بیرون آید و کاری برای خودش راه بیندازد.

بعد از گرفتن این تصمیم دیدم که چگونه من ذهنی شروع به مقاومت و ایجاد ترس در من کرد، متوجه شدم که چقدر با کار همسرم همانیده هستیم، من ذهنی ام شروع کرد به تدبیر و مسئله‌سازی و راه حل مسئله را پیدا کردن.

خوب اگر اومد بیرون نتونست کاری را راه بیندازد چی؟

و هزاران سوال‌های دیگر برای ترساندن من. برای مدتی فراموش کردم که همه این اتفاق‌ها را قضا به وجود آورده و مسبب اوست.

خدا را شکر به خاطر ابیات بیدارکننده مولانای جان. دیدم دارم شکار می‌شوم ابیاتی را که به من در این حالت بسیار کمک کردند را با شما به اشتراک می‌گذارم.


مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۵۲

تدبیر کند بنده و تقدیر نداند 

تدبیر به تقدیر خداوند نماند



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۵۲

بنده چو بیندیشد، پیدا است چه بیند 

حیله بکند، لیک خدایی نتواند

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۵۲

گامی دو چنان آید کاو راست نهادست 

وانگاه که داند که گجاهش کشاند

با این ابیات متوجه شدم، دارم با ذهنم تدبیر می کنم و تقدیر خداوند را در این اتفاق نمی بینم.

حیله های من ذهنی ام، را دیدم که چطور می خواهند مرا بترساند و ایجاد مسئله و درد کنند، تا مرا به تله بیاندازد و شکار کند. بیت سوم به من این پیغام را داد، که دوباره نخواه، مثل همیشه با ذهن تصمیم بگیری و فکر کنی راه را درست می روی اما، بعد از مدتی عاقبت آن کار زیانکاری و کارافزایی باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۲

عزم ها و قصدها در ماجرا 

گاه گاهی راست می آید تو را


مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۳

تا به طمع آن دلت نیت کند 

بار دیگر نیتت را بشکند



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۴

ور به گلی بی مرادت داشتی 


دل شدی نومید، امل کی کاشتی؟

این ابیات، فضا گشایی زندگی را در برابر تصمیماتم به من نشان دادند، که با فضا گشایی به من اجازه می دهد، حتی کاری را دوباره به اشتباه انجام دهم. کاری که به لحاظ ذهنی، فکر می کنم درست است و خوب پیش رفته، اما بعد از مدتی با شکست مواجه می شود، تا از آن درس بگیرم که مرادی در چیزهایی که من فکر می کردم و راه حل پیدا می کردم نبوده، دید زندگی در برابر من و همانیدگی هایم بسیار جامع است.

این اتفاق برای من و همسرم یک امتحان است. اگر من بخواهم بگویم میدانم و خدایی کنم، نخواهم گذاشت همسرم کارش را شروع کند، شاید زندگی می خواهد فرصتی به او بدهد که او را امتحان کند، و خود او این اتفاق را تجربه کند و پیغامش را بگیرد.

من نباید دخالت کنم و نورافکن باید روی خودم باشد. پیغام زندگی برای من، بی مراد شدن است، این که مرا نسبت به کار همسرم می خواهد بی مراد کند، تا به من درس دهد، اوست که هر شاخه را با باد غیبی اش می رقصاند، و من نباید به دنبال سبب های بیرونی باشم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۶

به هر شیوه که گردد شاخ رقصان 

نباشد غایب از باد بهاری

باید بدانم که اوست که همه چیز را درست و راست می کند، نه من ذهنی من، یا اتفاقات بیرونی و سبب ها.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸۲


ای طالبِ خوشِ حمله، من راست کنم جمله 

هر خواب که دیدستی، هر دیگ که پختستی

بار دیگر ناسپاسی خود را دیدم که دوباره مسبب را فراموش کردم و تدبیر او را ندیدم.

خدا را شکر که من را هر لحظه، متوجه اشتباهاتم می کنی، بدون تو این کار امکان پذیر نیست.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۶


به صد دستان به کار توست این باد 

تو را خود نیست خوی حق گزاری

زندگی با این ابیات به من می گوید اگر تو هنوز در ذهن هستی و عقل و خرد من را نداری، پس خاموش باش و دور

باش، تا من به کار تو پردازم و دیگ تو را من بپزم، نه تو با عقل جزوی من ذهنی ات.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۷۸

فعل آتش را نمی دانی تو، برد 

گرد آتش با چنین دانش مگرد

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۷۹

علم دیگ و آتش ار نبود تو را 

از شرر نه دیگ ماند نه آبا



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۸۰

آب حاضر باید و فرهنگ نیز 

تا پزند آن دیگِ سالم در آریز

*برد: دور باش

*آریز: جوشیدن آب در دیگ

اگر آثار فکر و اعمال من ذهنی را نمی دانی و نمی دانی که آتش عشق باید کار کند، برو و دور باش و مولانا بخوان و سرخود کار نکن، و گرد آتش من ذهنی با چنین دانش ناقص نگرد. چون اگر با عقل جزوی خودت فکر و عمل کنی، نتیجه آن سوختن دیگ است، که با درد بسیار همراه است. برای حل کردن هر چالش باید هم از امکانات این جهان و هم فرهنگ آن جهان که حضور است، برخوردار بود که دیگ درست بپزد. وقتی آن فرهنگ را نداری دور باش و بگذار من فکر و عمل کنم.

این موضوع را بارها در زندگی ات، تجربه کرده‌ای و عواقب آن را دیده‌ای، دیده‌ای که هر کاری را با عقل جزوی ات، انجام داده‌ای نتیجه‌اش بی توفیق و بادام پوک کاشتن بوده.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۴۰

جهد فرعونی، چو بی توفیق بود 

هر چه او می دوخت آن تفتیق بود

*تفتیق: شکاف

باید با کمک زندگی، عقل، خرد و عنایت او پیش بروی که بهتر از صدها تلاش ذهنی ست.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۹

🌸 یک عنایت به ز صد گون اجتهاد

جهد را خوفست از صد گون فساد

مطمئن باش که تنها مراد تو دست زندگی است، نه من ذهنی ات و چیزهای آفل بیرونی. اوست که می تواند هر لحظه تو را در آرامش و برگتشی مست کند و به تو خرد و عقل خودش را بدهد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۶

🌸 از او یابی به آخر هر مرادی

همو مستی دهد، هم هوشیاری

دم ایزدی را که هر لحظه به سوی تو سرازیر می شود، دریافت کن و غم و غصه همانیدگی هایت را که آفل هستند، یک روز هستند و یک روز نه، یک روز زیادند و یک روز کم، نخور.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۰۵

🌸 نفخت فیه من روحی رسیده است

غم بیش و غم کم را رها کن

شادباش، خدا را شکر کن، که زندگی و مولانا را داری، که تو را متوجه اشتباهات می کنند و تسلیم باش و اشتباهات را بپذیر، زیر بار مسئولیت برو و بگذار زندگی از طریق کن فکان هر لحظه با تدبیر جدید روی تو کار کند.

همانطور که چمن بدون مقاومت اجازه می دهد باران او را سیراب کند و سرسبز. غم و غصه را رها کن زیرا من از پدر بر تو مشفق ترم و غم تو را من می خورم و شکارچی غمها و همانیدگی های تو هستم، تو غم مخور، همانیدگی هایت را مخور و رها کن.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۲

🌸 شاد باش و فارغ و ایمن که من

آن کنم با تو که باران با چمن

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۳

🌸 من غم تو میخورم، تو غم مخور

بر تو من مُشَفِّقِ تَرَمِ از صد پدر

صبر و پرهیز و حزم را کلید راحت کن، تا بتوانی هر لحظه از تله هایی که در کمین توست در امان گذر کنی و شکار نشوی. همانندگی هایت را ببین و عذر خواهی کن و آنها را بپذیر و ناظر آن ها باش.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۳

🌸 زین گمین بی صبر و حزمی گس نجست

حزم را خود، صبر آمد پا و دست

پذیر کامل نیستی و من دارم روی تو کار می کنم، خودت را ببخش و سرزنش و ملامت نکن زیرا:

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۴۷۲


🌸 تا که پُشکی مشک گردد ای مُرید

سالها باید در آن روضه چرید

اما اگر راضی باشی و شکایت نکنی و با من همکاری کنی، در برابر اتفاقات فضا باز کنی، شاید این راه صد ساله و طولانی، برایت یک لحظه شود.



مولوی، دیوان شمس، ترجیعات شماره ۲۵

این ره چنین دراز به یکدم میسر است 

این روضه دور نیست، چو رهبر تو را رضاست

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۱

یک زمان کار است بگزار و بتاز 

کار کوتاه را مکن بر خود دراز

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۲

خواه در صد سال، خواهی یک زمان 

این امانت واگذار و وارهان

با سپاس الهام از شیراز



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com